

مقدمه

پرازش ترین فرازهای تاریخ، صفحاتی است که از زندگانی مردان بزرگ بحث می کند

آنها بزرگ بوده اند و آنچه مربوط به آنهاست از جمله تاریخشان، بزرگ و با عظمت است، درخشندگی خیره کننده ای دارد، تا آنجا که بخواهیم آموزنده و پرمعنی و اسرار آمیز است.

آنها شاهکار آفرینش و خلقتند، زندگی آنها هم شاهکار تاریخ، و مملو از حماسه های پر شور آفرینش است

در میان این مردان بزرگ تاریخ، هیچ یک به اندازه محمد پیامبر بزرگ اسلام (ص) زندگی

پرموج، پرحادثه و پرانقلاب نداشته است. هیچ یک با این سرعت در محیط خود، و سپس در تمام جهان، چنین نفوذ عمیقی نکرده است.

هیچ یک از آنها از میان چنان جامعه ای منحط و عقب افتاده، تمدنی آنچنان عالی و شکوهمند به وجود نیامورده، این حقیقت است که تاریخ نویسان شرق و غرب به آن معترفند.

مطالعه ی تاریخ زندگی چنین مرد بزرگی، بسیار چیزها می تواند به ما بیاموزد و صحنه های گوناگون آموزنده ای از نظر ما می گذراند.

صحنه های اعجاب آمیزی، مانند نخستین روزهای بنای کعبه و سکونت نیاکان پیامبر در مکه و حمله ی سپاه فیل برای ویران ساختن خانه ی خدا و حوادث تولد پیامبر.

صحنه های غم انگیزی، همچو ناز دست رفتن ((عبدالله)) و ((آمنه))، پدر و مادر آن حضرت در آغاز عمر، با آن وضع دردناک.

صحنه های پر ابهت و اسرار آمیزی، مانند نخستین روزهای نزول وحی و حوادث کوه ((حرا)) و به دنبال آن مقاومت عجیب و سرسختانه ی سیزده ساله ی پیامبر و یاران معدود او، در راه نشر آیین اسلام در مکه و مبارزه بابت پرستی.

صحنه های پرهیجان و پر حادثه ای، مانند وقایع سال اول هجرت و سال های پس از آن، که هر کدام نمونه ای از عالی ترین فداکاری ها در راه عالی ترین هدفها، در راه کوبیدن انواع مظاهر بت پرستی، در راه مبارزه با تبعیضات ناروا و نژاد پرستی و هر گونه استعمار و استثمار بشر به وسیله ی بشر محسوب می شود.

از این رو اگر آن را ((پر شورترین حماسه های تاریخ))، و زندگی او را نقطه ای که دنیای قدیم و جدید را به هم می پیوندد، بخوانیم؛ اغراق نگفته ایم.

پیامبر اسلام (ص) و شیوه گذر از جامعه جاهلی به جامعه اسلام

مقاله حاضر به این سوال پاسخ می دهد که پیامبر اسلام (ص) چگونه توانست در فرصتی اندک و با

امکاناتی ناچیز، آن چنان تغییراتی در سطح فرد و جامعه پدید آورد که پس از مدتی، جامعه ای کاملا

متفاوت با آن چه پیش از آن بود به وجود آمد؟

این مقاله با طرح نظریه محتوای باطنی انسان سعی می کند تا گام های اولیه را، با استفاده از داده

های تاریخی، جهت طرح یک نظریه توسعه نوین بردارد.

یکی از ابعاد زندگی پیامبر اسلام (ص) که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، شیوه آن حضرت در

تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی است.

پاسخ به این پرسش که: پیامبر اسلام (ص) چگونه توانست در فرصتی اندک و با امکاناتی ناچیز،

آن چنان تغییراتی در سطح فرد و جامعه به وجود آورد که پس از مدتی، جامعه ای کاملا متفاوت با

آن چه پیش از آن بوده است، پدید آورد، هر چه باشد، پاسخ به مشکلات عصر ما و جامعه ما است.

توضیح این که: اگر مهم ترین دغدغه انسان امروز، مسئله ((توسعه)) در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسی

و اقتصادی است و منظور از توسعه نیز حرکت از وضع نامطلوب موجود به سمت وضع مطلوب است،

کسی که از همه بهتر، سریع تر و دقیق تر به انجام چنین امری موفق شده است، پیامبر عظیم الشان

اسلام (ص) است. بایسته است که برای آزمون این ادعا، نگاهی هر چند گذرا به محیط پیدایش اسلام

و اقداماتی بیفکنیم که حضرت ختمی مرتبت (ص) در این جهت انجام داده است. شاخص های مورد

بررسی، مقولات: فرهنگ، سیاست و اقتصاد خواهد بود. این شاخص ها براساس این مفروض مبنای بحث هستند که اندیشه، ثروت و قدرت، سه ضلع مثلثی را تشکیل می دهند که نشان دهنده سیمای تمدنی جوامع مختلف است. پیش فرض دیگر نگارنده این است که ((توسعه)) امری قاعده مند است، براین اساس می توان در پرتو مطالعه جوامع توسعه یافته به طور نسبی به این قواعد دست یافت.

فرضیه مورد آزمون این است که حضرت محمد(ص) در جریان تغییر، تبدیل و گذار از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی از شیوه فرهنگی بهره جسته است، به بیان دیگر، در راس اقدامات آن حضرت، اقدامات فرهنگی و محتوایی قرار داشته و به تعبیر امروزه، آن حضرت از تئوری فرهنگی، استفاده کرده است. براساس این نظریه، پس از آن که فکر، اندیشه و باور انسان تغییر کرد، رفتار و کردار او نیز تغییر خواهد کرد، لذا تغییر در محتوای باطنی انسان ها عاملی سرنوشت ساز به شمار می آید. حتی وقتی پیامبر(ص) تشکیل حکومت داد، باز هم به فکر و فرهنگ، اولویت و اولیت می داد.

بیم ها و نگرانی های بزرگ پیامبر(ص)

مثل هر باغبان دلسوز و زحمت کشیده ای که عمر خود را پای نهال ها و بذرهایش گذاشته و در سال های پیری، نگران باغ پس از خویش است، پیامبر رحمت و معلم بشریت حضرت رسول(ص) نیز، در سال های آخر عمر، نگران وضع امت پس از رحلت خویش بود.

نگرانی های پیامبر(ص)، در زمینه های مختلف بود، چرا که آفت ها و عارضه هایی که دامنگیر انسان می گردد، متفاوت است. رسول خدا(ص) در آن سال ها، نگرانی خویش را نسبت به وقوع آنها ((پس از خویش))، ابراز داشته و آنها را پیش بینی کرده است.

برخی از این موضوعات نگران کننده، حاکی از نوعی ((رجعت)) در امت مسلمان است، یعنی کم رنگ شدن ارزش های الهی و اسلامی و احیای دوباره معیارهای جاهلی و سر بر آوردن خوی و خصلت های غیر انسانی، که به برکت اسلام، قطع شده بود و در عصر پس از رسول، بار دیگر جان گرفت و معیارها را برهم زد. این نوع رجعت به جاهلیت، که از نگرانی های عمده آن حضرت است، برای هر مصلحتی که با رهبری خویش، امتی و فرهنگی و نظامی پدید آورده باشد، وجود دارد، چرا که نسل دوم و سوم در یک حرکت انقلابی و نهضت اصلاحی، اغلب دارای آن روحیات، باورها، انگیزه ها، شناخت های عینی و تجربه های محسوس ((انقلابیون اولیه)) و ((سابقون)) نیستند و زمینه سیر قهقرایی و بازگشت به شرایط پیش از تحول و نهضت، در آنان فراهم تر است و دشمنان هم از همین ((زمینه))ها بهره می گیرند و به دگرگون سازی ((فرهنگ انقلاب)) می پردازند.

اینک مروری بر نگرانی های رسول خدا(ص) می کنیم، تا دستمایه عبرت و الهام برای امروز ما

باشد.

۱. سرنوشت رهبری

برای رسول خدا به عنوان ((رهبر))، تداوم ((راه)) بسیار مهم بود. فلسفه سیاسی اسلام نیز قالب

((امامت)) و ((وصایت)) را برای تداوم راه پیامبر و استمرار حاکمیت اسلامی پس از رحلت آن

حضرت، پیش بینی کرده بود. بارها و بارها آن حضرت، نسبت به جانشینی خویش و وصی خود،

سخن گفته، رهنمود داده و تکلیف را معین کرده بود. اما صریح ترین و اساسی ترین و به یادماندنی

ترین شکل آن اعلام و تعیین، حادثه ((غدیرخم)) بود، آن هم با فرمان صریح و قطعی خداوند که

حکم پروردگار را به مردم ابلاغ کند. نزول آیه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...) در این

راستا بود، اما رسول خدا(ص) بازهم بیمناک از پیامد این اعلام، و نگران از واکنش مردم نسبت به آن

بود، چون رنگ و ریشه های جاهلی بازمانده در فکر و دل برخی از اصحاب را می شناخت و کمی

تأمل و درنگ نسبت به اظهار و ابلاغ آن پیام داشت. تأکید آیه بر این که ((خداوند تو را از گزند

مردم حفظ می کند؛ والله یعصمک من الناس)) اشعار به همین دلواپسی های پیامبر خدا دارد.

پیامبر(ص) نسبت به این که قریش، پس از رحلت آن حضرت با علی(ع) و مسأله خلافت چه

خواهند کرد و مظلومیت این خاندان و کنار زدن امیرمومنان از صحنه سیاسی و حق قطعی و مشروعش،

بارها اظهار نگرانی کرده بود و وقایع بعدی را به حضرت علی(ع) یادآور شده بود. آن پیامبر دلسوز و

آینده نگر، پیش بینی می فرمود که فاسقان و طغیانگران قریش، علی(ع) را مظلوم سازند و به آن

حضرت چنین ابراز می کرد که: بیم آن دارم که اگر بر سر خلافت و حق خویش با آنان به کشمکش

پپردازی و منازعه کنی، تو را بکشند. و می فرمود: ((امالتی اخافها علیه، فغدیر قریش به من بعدی؛ آنچه

بر او نسبت به آن بیم دارم، آن است که قریش پس از من با او از در نیرنگ و حيله در آیند.))
و... دیدیم که نگرانی حضرت رسول به جا بود و مظلومیت و محرومیت ۲۵ ساله امیرالمومنین
از حق خویش، شاهدش.

۲. مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام)

کینه های قریش نسبت به بنی هاشم و پیامبر و عترت او، از بین رفتنی نبود. پیامبر هم با چشم
بصیر خویش، آینده و مظلومیت خاندانش را می دید و بارها با علی (ع) و زهرا (س) در این باره سخن
گفته و خون گریسته بود. از سخنان اوست که: ((ابکی لذریتی و ما تصنع بهم شرار امتی من بعدی))

علی (ع) می فرماید: کنار پیامبر خدا نشسته بودیم. حضرت سر بر دامن من گذاشته بود و
چشمانش در خواب، سخن از دجال می گفتیم و بیم از اغواگری هایش، که پیامبر بیدار شد و با چهره
ای برافروخته فرمود: بیش از دجال، بر شما از غیر دجال بیمناکم. بیم من از پیشوایان و زمامداران
گمراه گر و ریخته شدن خون خاندانم پس از من است.

این نگرانی ها را حتی در زمان خویش نسبت به مکر و دشمنی یهود با عترتش نیز داشت. در

واقعہ گم شدن امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در دوران کودکی و نگرانی پیامبر و حضرت

زهرا (س) نسبت به جان آن دو فرزند عزیز و یافته شدن آن دو از زیر درختی در باغ ابی دحداح، پیامبر

نگرانی و بیم خویش را از کید یهود نسبت به جان حسن و حسین (علیهما السلام) ابراز فرمود.

۳. هواپرستی امت

بیش ترین نقل های روایی درباره نگرانی پیامبر، نسبت به همین موضوع است، یعنی عارضه

تبعیت از هوای نفس و در سرپروراندن آرزوهای دور و دراز، که نشانه وابستگی به دنیا و مظاهر آن است، نتیجه طبیعی این دو بیماری اخلاقی، دور شدن از حق و فراموش کردن قیامت است و همین، برای سقوط یک فرد یا امت کافی است.

این نگرانی با تعبیر متفاوت و متواتر نقل شده که به چند نمونه اشاره می شود:

((ان اخوف ما اخاف علیکم اتباع الهوی و طول الامل، اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما

طول الامل فینسی الاخره؛ آنچه که بیش از هر چیز بر شما بیم دارم، پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز است؛ هواپرستی، [آدمی را] از حق باز می دارد و آرزوی دراز، آخرت را از یاد انسان می برد.))

دوران جوانی پیامبر گرامی «ص»

در اینکه جوان قریش، شجاع و دلیر، نیرومند و تندرست، صحیح و سالم بود، جای گفتگو نیست. زیرا

در محیط آزاد و دور از غوغای زندگی پرورش یافته بود، و خانواده‌ای که در میان آنها دیده به جهان

گشود، همگی عنصر شهامت و شجاعت بودند. ثروتی، مانند ثروت خدیجه در اختیار داشت، و وسائل

خوشگذرانی از هر جهت برای او آماده بود. ولی باید دید که او از این امکانات مادی چگونه استفاده

کرد؟ آیا بساط عیش و عشرت پهن نمود و مانند بسیاری از جوانان، در فکر اشباع غرائز خود بر آمد؟ یا

با این وسائل و امکانات، برنامه دیگری برگزید که از سراسر آن، دور نمای زندگی پر از معنویت او

هویدا بود؟ تاریخ گواهی می دهد که او بسان مردان عاقل و کار آزموده زندگی می کرد. همیشه از

خوشگذرانی و بیخبری گریزان بود. پیوسته بر سیما، آثار تفکر و تدبیر داشت، و برای دوری از فساد

اجتماع، گاهی مدتها در دامنه کوهها، میان غار، بساط زندگی را پهن می نمود و در آثار قدرت و صنع

وجود به مطالعه می پرداخت.

عواطف جوانی او

در بازار مکه واقعه‌ای رخ داد که عواطف انسانی او را جریحه دار ساخت. دید قمار بازی، مشغول قمار است و از بدی بخت، شتر خود را باخت، خانه مسکونی خود را باخت، کار به جایی رسید که ده سال از زندگی خود را نیز از دست داد. مشاهده این واقعه، چنان جوان قریش را متاثر ساخت که نتوانست همانروز در شهر مکه بماند، بلکه به کوههای اطراف پناه برد و پس از پاسی از شب به خانه بازگشت. او به راستی، از دیدن این نوع مناظره غم انگیز و رقت بار، متاثر می گشت و از کمی عقل و شعور این طبقه گمراه، در فکر و تعجب فرو می رفت.

خانه خدیجه، پیش از آنکه با محمد «ص» ازدواج کند، کعبه آمال و خانه امید مردم بینوا بود و پس از آن که با جوان قریش ازدواج نمود، کوچکترین تغییری در وضع خانه و بذل و بخشش همسر خود نداد.

در مواقع قحطی و کم بارانی، گاهی مادر رضاعی او حلیمه به دیدار فرزند خود می آمد. رسول گرامی عباى خود را زیر پای او پهن می نمود، و به یاد عواطف مادر خود و آن زندگی ساده می افتاد و سخنان او را گوش می داد، موقع رفتن آنچه می توانست درباره مادر خود کمک می کرد.

فرزندان او از خدیجه

وجود فرزند، پیوند زناشوئی را محکمتر می سازد و شبستان زندگی را پر فروغتر و به آن جلوه خاصی می بخشد. همسر جوان قریش، برای او شش فرزند آورد. دو پسر که بزرگتر آنها «قاسم» بود، و

سپس «عبد الله» که به آنها «طاهر» و «طیب» می گفتند. و چهار تایی آنها دختر بود. ابن هشام می نویسد: بزرگترین دختر او «رقیه»، بعد از «زینب» و «ام کلثوم» و «فاطمه» بود. فرزندان ذکور او، تمام پیش از بعثت بدرود زندگی گفتند، ولی دختران، دوران نبوت او را درک کردند. خویشتن داری پیامبر، در برابر حوادث زبانزد همه بود. با این حال، در مرگ فرزندان خود، گاهی تاثرات دل او، به صورت قطرات اشک از گوشه چشمان او به روی گونه هایش می غلتید. مراتب تاثر او در مرگ ابراهیم، که مادر او «ماریه» بود، بیشتر بود در حالی که دل او می سوخت ولی با زبان، به سپاسگزاری خدا مشغول بود. حتی عربی از روی جهل و نادانی به مبانی اسلام، به گریه کردن او اعتراض نمود. پیامبر فرمود یک چنین گریه رحمت است. آنگاه افزود: «و من لا یرحم لا یرحم: آن کس که رحم نکند، مورد ترحم قرار نمی گیرد».

پسر خوانده پیامبر

پیامبر گرامی، زید بن حارثه را در کنار حجر الاسود، پسر خود خواند. «زید» کسی بود که راهزنان عرب، او را از مرزهای شام ربوده، و در بازار مکه به یکی از خویشاوندان خدیجه، به نام «حکیم بن حزام» فروخته بودند. ولی چطور شد که بعد از خدیجه او را خرید، چندان روشن نیست. مؤلف «حیاء محمد» می گوید: پیامبر از مرگ فرزندان خود بسیار متأثر بود و برای تسلی خود از خدیجه درخواست نمود که او را بخرد. سپس رسول خدا او را آزاد کرد و به فرزندگی برگزید.

امین قریش علی «ع» را به خانه خود می برد:

در یکی از سالها، که قحطی و کم آبی مکه و نواحی آن را در بر گرفته بود، رسول گرامی تصمیم

گرفت که به عموی بزرگوار خود ابو طالب کمک کند، و هزینه زندگی او را پائین آورد. از این

جهت، با عموی دیگری خود به نام «عباس» موضوع را در میان گذاشت. قرار شد هر کدام، یکی از

فرزندان ابو طالب را به خانه خود ببرند. از این جهت، رسول گرامی، علی «ع» را، و عباس «جعفر» را به خانه

خود بردند.

امیر مؤمنان، در نهج البلاغه در این مورد می فرماید:

«همه شماها از موقعیت و نزدیکی من با رسول گرامی آگاهید. او مرا در آغوش خود بزرگ کرد و

من خردسالی بودم که مرا به سینه خود می چسباند و رختخواب مرا در کنار خود پهن می کرد. من بوی

خوش آن حضرت را استشمام می کردم و هر روز از اخلاق او چیزی می آموختم»

آئین او پیش از بعثت

او از لحظه ای که از مادر متولد شد، تا روزی که به خاک سپرده گردید، جز خدای یکتا را

نپرستید. سر پرستان او، مانند «عبد المطلب» و «ابو طالب»، همگی موحد و خدا پرست بودند. به یاد دارید که

در موقع حمله سپاه پیل، عبد المطلب حلقه کعبه را به دست گرفت و با خدای خود، بسان یک موحد

به مناجات پرداخت و گفت: خدایا جز تو به کسی امیدوار نیستم...

امین قریش در کوه حراء

کوه حراء، در شمال «مکه» قرار دارد. به فاصله نیم ساعت می توان به قله آن صعود نمود. ظاهر این کوه

را تخته سنگهای سیاهی تشکیل می دهد و کوچکترین آثار حیات در آن دیده نمی شود. در نقطه شمالی آن، غاری است که انسان پس از عبور از میان سنگها می تواند به آن برسد، که ارتفاع آن به قدر یک قامت انسان است. قسمتی از داخل غار با نور خورشید روشن می شود، و قسمتهای دیگر آن در تاریکی دائمی فرو رفته است.

ولی همین غار، از آشنای صمیمی خود، شاهد حوادثی است، که امروز هم مردم به عشق استماع این حوادث از زبان حال آن غار، به سوی او می شتابند و با تحمل رنجهای فراوان، خود را به آستانه آن می رسانند که از آن، سرگذشت «وحی» و قسمتی از زندگی آن رهبر بزرگ جهان بشریت را استفسار کنند. آن غار نیز با زبان حال خود می گوید: این نقطه عبادتگاه «عزیز قریش» است. او شبها و روزها، پیش از آنکه به مقام رسالت برسد، در این جا بسر می برد. وی، این نقطه دور از غوغا را به منظور عبادت و پرستش انتخاب کرده بود. تمام ماه رمضانها را در این نقطه می گذراند، و در غیر این ماه گاه بیگانه‌ای به آنجا پناه می برد. حتی همسر عزیز او می دانست که هر موقع عزیز قریش به خانه نیاید، به طور قطع در کوه «حراء» مشغول عبادت است، هر موقع کسانی را دنبال او می فرستاد، او را در آن نقطه در حالت تفکر و عبادت پیدا می نمودند.

او پیش از آنکه به مقام نبوت برسد، درباره دو موضوع بیشتر فکر می کرد:

اول: او در ملکوت زمین و آسمانی به تفکر می پرداخت. در سیمای هر موجودی نور خدا، قدرت

خدا و علم خدا را مشاهده می کرد، و از این طریق روزهایی از غیب به روی خود می گشود.

دوم: درباره وظیفه سنگینی که بر عهده او گذارده خواهد شد، فکر می کرد. اصلاح جامعه در آن روز با

آن فساد و انحطاط در نظر او کار محالی نبود، ولی اجراء برنامه اصلاحی نیز خالی از رنج و مشقت نبود. از این لحاظ، فساد زندگی مکيان، و عیاشی «قریش» را می‌دید و در نحوه اصلاح آنان در فکر فرو می‌رفت.

از پرستش و خضوع مردم در برابر بتان بی روح و بی اراده متأثر بود و آثار ناراحتی در چهره او نمایان می‌شد، ولی از آنجا که مأمور به بازگوئی حقایق نبود، از بازداری مردم خود داری می‌فرمود.

بعثت یا طلوع خورشید اسلام

سال‌های طولانی‌ای بود که مردم جهان به خصوص مردم جزیره العرب از نور مستقیم خورشید نبوت دور شده بودند، و در تاریکی‌های جهل و گمراهی و خرافات غوطه می‌خوردند. آنان همچون گله بی‌چوپان در کوه و دشت، در برابر درندگان خون آشام، حیران و سرگردان بودند، بلاهای خانمان سوزی تار و پودشان را می‌سوزانید؛ بلاهایی مانند: امتیازات طبقاتی و قبیله‌گی، ناامنی و جنگ، انحراف جنسی و بی‌عفتی، دخترکشی و انسان‌کشی، ظلم بی‌حساب به زنان، بت‌پرستی، خرافات و بیهوده‌گرایی، پوچی و بی‌محتوایی زندگی، لجاجت و یکدندگی، بهره‌کشی و تبعیض و انواع جنایات و نامردمی‌ها، که هر کدام ضربه سختی بر انسانیت و جامعه انسانی وارد ساخته بود.

امیر مؤمنان علی (ع) اوضاع جاهلیت را این گونه توصیف می‌فرماید:

«تَمْرُهَا الْفِتْنَةُ وَ طَعَامُهَا الْجِيفَةُ وَ شِعَارُهَا الْحَوْفُ، وَ دِنَارُهَا السَّيْفُ؛ میوه درخت جاهلیت، فتنه و

آشوب بود، غذای مردم آن، مردار گندیده بود، لباس زیرینشان ترس، و لباس روینشان شمشیر بود.»

وضعیت عربستان پیش از بعثت

گرچه همه نقاط جهان مانند چین، روم، ایران، مصر و هند در لجنزارهای جهل، خرافات و گمراهی‌ها غوطه‌ور بودند، ولی در عین حال هر یک از آنها از تمدن نسبی برخوردار بودند اما مردم جزیره العرب هیچ گونه تمدنی نداشتند، مثلث شوم نامنی، دخترگوشی و بی‌عفتی در سطح وسیع، منشأ تباهی‌های فراوانی شده بود به طوری که از انسانیت تنها نامی وجود داشت، و زندگی بشر از زندگی حیوانات درنده و شهوت‌خو، بدتر و پست‌تر شده بود.

ضرورت و اهمیت بعثت

جهان تاریک جاهلیت، برای طلوع خورشید هدایت، ثانیه‌شماری می‌کرد، همه چیز بیانگر ضرورت بعثت و نیاز به وجود آیین سازنده و رهایی‌بخش، و رهبر بزرگ، مدبر، نجات‌دهنده و دلسوز بود. در چنین وضع نابسامانی، لطف خدا شامل حال انسان‌های آن عصر و نسل‌های آینده شد، که محمد بن عبدالله (ص) را برای رهایی مردم به پیامبری مبعوث فرمود.

پیامبری که آخرین پیامبر بود، و کامل‌ترین آیین را آورد، و همه پیامبران پیشین در انتظار او بودند تا او بیاید و آیین توحید و نجات‌بخش خدا را کامل نماید و همه بشریت را از لجنزارهای آلودگی، گناه و انحراف، رهایی بخشد.

با بعثت پیامبر اسلام، هم خورشید اسلام طلوع کرد، و هم شخصیت عظیم پیامبر (ص) متولد شد، در سراسر زندگی پیامبر (ص) روزی مبارک‌تر از روز بعثت نبود، روز تولد آن حضرت بیانگر تولد جسم او بود، گرچه مبارک بود، ولی روز بعثت، روز تولد شخصیت پیامبر (ص) بود که بسیار

مبارک تر بود. و اگر روز هجرت پیامبر(ص) از مکه به مدینه بسیار مهم بود، و به همین خاطر به

پیشنهاد حضرت علی(ع) آغاز تاریخ مسلمانان گردید، ۱۱ مهم بودن هجرت از این رو بود که

آرمان‌های بعثت پس از پشت سر گذاشتن سختی‌ها، توگد نو یافت، و آماده اجرا و بروز و ظهور و

تعمیق و گسترش گردید. بنابراین باید گفت: خورشید شخصیت پیامبر اسلام(ص) نیز در چنین روزی

توگد یافت.

برای درک ضرورت بعثت و عظمت آن، کافی است که به معنا و مفهوم بعثت در اسلام، توجه

کنیم:

بعثت یعنی: سرآغاز مبارزه با هرگونه شرک و انحراف فکری و عقیدتی و عملی، و هرگونه

خرافات. بعثت یعنی: رستاخیز و به پاخاستن برای نجات انسان‌ها از زیر یوغ اسارت‌های فکری، سیاسی

و اجتماعی. بعثت یعنی: طاغوت زدایی، شرک زدایی، تنش زدایی و زدودن هرگونه عوامل و

پیشینه‌هایی که موجب سقوط و عقب‌گرد خواهد شد.

بعثت یعنی انفجار نور درخشان الهی در میان ظلمت‌های متراکم گوناگون. بعثت یعنی تجلی حق،

در برابر باطل و باطل پرستی، و نابودی هرگونه باطل و بیهوده‌گرایی. بعثت یعنی فرود صاعقه‌ای سوزان

بر خرمن مفسدان، تبهکاران و نیرنگ‌بازان، و براندازی دام‌های شیطان، و عوامل و طرفداران شیطان.

بعثت یعنی تثبیت توحید ناب در تمام ابعادش، تثبیت وحی الهی و نبوت. بعثت یعنی برقراری

عدالت فردی و اجتماعی، و پیکار با هرگونه ظلم، تبعیض و بهره‌کشی‌های ظالمانه. بعثت یعنی

برافراشتن پرچم حق در همه نقاط جهان، و واژگون سازی پرچم‌های باطل. بعثت یعنی همان عروه

الوثقی نجات و پیروزی که به تعبیر قرآن در دو چیز خلاصه می شود: تکفیر طاغوت و ایمان به خدای بزرگ؛ همان عروه الوثقی ای که در تسلیم در برابر حق، و انجام کار نیک خلاصه می شود.

بعثت پیامبر اسلام (ص) یعنی تبیین تمام اهداف پیامبران و کتاب های آسمانی، و اجرای آن اهداف به طور کامل.

دورنمایی از آغاز بعثت

چهل سال از عمر پاک پیامبر (ص) می گذشت، آن حضرت قبل از پیامبری در هر ماه، چندین بار، در شب و روز، و در هر سال همه ماه رمضان بر فراز کوه سر به فلک کشیده حرا (که در شب

کیلومتری شمال شرقی کعبه قرار گرفته بود) داخل غاری که بر فراز آن کوه بود، به عبادت و مناجات و راز و نیاز با خدا می پرداخت، او آثار عظمت خدا را در آن جا مشاهده می کرد، و همواره به تفکر و

تأمل و عبادت خدا مشغول بود. ۱۴ روز ۲۷ رجب سال چهلم عام الفیل فرا رسید، پیامبر (ص) بر فراز

کوه حرا در میان غار مخصوص آن جا، مشغول مناجات با خدا بود، ناگاه پیک وحی، جبرئیل امین بر آن حضرت نازل شد و این آیات آغاز سوره علق را همراه مژده رسالت، برای آن حضرت خواند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ

الْاَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید، همان

کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد، بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است، همان

کسی که به وسیله قلم تعلیم داد، و به انسان آن چه را نمی دانست، آموخت.»

به این ترتیب آغاز وحی و بعثت، با نام خدا و با خواندن و قلم و علم و آموزش آمیخته با توحید،

شروع شد و این واژه‌های زرین وحی، بیانگر آن است که بعثت یعنی:

بعثت یعنی: سرآغاز مبارزه با هرگونه شرک و انحراف فکری و عقیدتی و عملی، و هرگونه

خرافات. بعثت یعنی: رستاخیز و به پاخاستن برای نجات انسان‌ها از زیر یوغ اسارت‌های فکری، سیاسی

و اجتماعی. بعثت یعنی: طاغوت زدایی، شرک زدایی، تنش زدایی و زدودن هرگونه عوامل و

پیشینه‌هایی که موجب سقوط و عقب‌گرد خواهد شد.

رستاخیز معنوی، و انقلاب در همه امور، که اساس آن انقلاب‌ها، انقلاب فرهنگی، و آگاهی بخشی

در همه زمینه‌هاست.

پیامبر(ص) فرمود: پس از آن که آیات آغازین سوره علق بر من نازل شد، از فراز کوه حرا به سوی

خانه حرکت کردم، در مسیر راه در وسط کوه حرا، صدایی را از جانب آسمان شنیدم که می‌گفت: «یا

مُحَمَّدُ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَا جِبْرِيلُ؛ ای محمد! تو رسول خدایی و من جبرئیل هستم.»

به آسمان نگریستم، جبرئیل را دیدم که به طور استوار و ثابت، بر فراز افق ایستاده است، همچنان به

او چشم دوخته بودم تا ناپدید شد.»

از آن جا که پیامبر اکرم(ص) دوبار جبرئیل را دید، و وحی الهی را از آن امین وحی دریافت کرد،

همین دو حادثه موجب فشار روحی سنگین برای آن حضرت گردید، با این که او از نظر روحی، بسیار

قوی و نیرومند بود که شایستگی تحمل مسؤولیت وحی را یافته بود، ولی چون آغاز کار بود، وقتی که

جبرئیل را به صورت اصلی‌اش دید، اضطراب و خستگی فوق‌العاده‌ای در خود احساس کرد، از این رو

به سوی خانه آمد، وقتی به خانه رسید، به همسرش حضرت خدیجه(س) فرمود: «دُرّینی؛ مرا بپوشان.»

خدیجه(س) او را پوشانید، پیامبر(ص) اندکی در خواب فرو رفت. در همین هنگام جبرئیل نزد آن حضرت آمد و آیات آغاز سوره مدثر را نازل کرد، که سه آیه نخست آن چنین است: «یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكْبُرْ؛ ای در بستر خواب آرمیده، برخیز و انذار کن (و جهانیان را هشدار بده) و پروردگارت را بزرگ بشمار.» پیامبر(ص) برخاست و به ابلاغ مأموریت خود پرداخت.

پیامبر(ص) ماجرای بعثت و وحی را برای همسرش خدیجه(س) تعریف کرد، خدیجه(س) خشنود شد و گفت: «خدا تو را یاری خواهد کرد.»

امید که در پرتو بعثت از تمام فرهنگ‌های بیگانه، رهایی یابیم و جسم و جان خود را با تعالیم انبیا - خصوصاً پیامبر بزرگ اسلام - شست و شو دهیم.

جنگ‌ها

در جبین پیامبر، ازدوران کودکی و جوانی، آثار قدرت و شجاعت نمایان بود. وی در سن پانزده سالگی در یکی از جنگ‌های قریش شرکت داشت. شرکت او در این جنگ، آنهم با این سن و سال، مارابه شجاعت آن حضرت ر -

هبری می کند و روشن می شود که چرا امیر مومنان درباره پیامبر می فرماید: هر موقع ، که در جبهه جنگ ، عرصه

برماسخت و دشواری می شد، به پیامبر پناه می بردیم و کسی از مابه دشمن از او نزدیکتر نبود.

شماره غزوات پیامبر ایلست و هفت و یابیلست و شش غزوه نوشته اند. جهت اختلاف این است که برخی

غزوه ی

خیبر را غزوه وادی القری که به دنبال هم رخ داده اند، دو غزوه و برخی انها را یک غزوه شمرده اند.

از نبردهای بزرگ و نمایان اسلام، جنگ بدر است. کسانی که در این جنگ شرکت کرده بودند، بعدها

امتیاز

مخصوصی در میان مسلمانان پیدا نمودند.

در این نبرد، چهارده نفر از مسلمانان و هفتاد نفر از قریش کشته شدند، و هفتاد نفر اسیر شدند. شهدای

بدر، در گوشه ی

رزمگاه به خاک سپرده شدند.

جنگ بدر به آخر رسید، و قریش با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر پابه فرار نهادند.

از غزوات مهم دیگر پیامبری توان احد، خندق، غزوه ذات السلاسل، طایف و تبوک را نام برد.

روز رحلت

روح مقدس و بزرگ آن سفیر الهی، نیمروز دوشنبه در بیست و هشت ماه صفر، به آشیان خلد پرواز نمود.

سرانجام، آفتاب زندگی شخصیتی که با فداکاریهای خستگی ناپذیر خود، سرنوشت بشریت

رادگرگون

ساخت و صفحات نوین و درخشان از تمدن بروی انسانها گشود، غروب نمود. بادر گذشت وی، مشکلات

فراوانی در ادامه رسالت و تعقیب اهداف او پدید آمد که بارزترین آنها مسا له خلافت و موضوع رهبری

جامعه اسلامی بود. پیش از درگذشت او نیز، آثار اختلاف و دودستگی در محافل مسلمانان واضح

و آشکار بود.

WWW.GOOGLE.COM

منابع: فروغ ابد

یت. جلد یک و دو. جعفر سبحانی